

افسانه فاخته (کوکوی) در فرهنگ عامه

احمد باوند سوادکوهی*

آن قصر که بر چرخ همی زد پهلو
دیدیم که بر کنگره‌اش فاخته‌ای

بر درگه آن شهان نهادندی رو
بنشسته و می‌گفت که: کوکو کوکو!
«خیام»

فاخته: مرغی است خاکستری رنگ، مطوق به طوق سیاه، آن را قلیل‌الافت دانسته‌اند و به جهت آوازش آن را کوکو می‌گویند. اهل انطاکیه آن را «یمان» خوانند (آندراج). قمری- کوکو- فانیز (ناظم‌الاطبا) صاصل (منتهی‌الارب)، فرانسوی‌ها «COU COU» گویند. طبری از طیور که در لانه دیگر مرغان تخم می‌گذارد و حضانت و تربیت جوجه‌هایش را مرغان دیگر بر عهده گیرند. هاکس می‌گوید: «از کبوتر کوچکتر است و نشان‌ها و علامت او با کبوتر تباین دارد. صدایش نرم و حزن‌انگیز است. چشمانش شیرین و خوش نگاه است. امانت و بی‌گناهی آن لایق تقدیم و هدیه حضور خداوندش کرده است.»

«قاموس کتاب مقدس»

آن را فالنجه، روشان، کالنج و کرچفوس نیز نامیدند. در «فرهنگ معین» آمده: فاخته پرنده‌ای است از راسته برشوندگان که زیبا و دارای مقاری ضعیف و بال‌ها و دمش نسبتاً طویل و پاهایش نسبتاً کوتاه است. از حشرات مختلف تغذیه می‌کند، پرهایش خاکستری متمایل به آبی و پره‌های زیر شکمش روشن‌تر از قسمت‌های دیگر بدنش است. عاطفه مادری کوکو، کم و این پرنده مشهور به بی‌عاطفگی است.

جوجه‌هایش به قدرناشناسی شهرت دارند. وجه تسمیه وی به سبب آوازش است که شبیه به کوکو است. در کتاب «فرهنگ نام‌های پرندگان به لهجه کردی» آمده: «نام این پرنده در زبان کردی و فارسی و زبان‌های اروپایی مأخوذ از صوت اوست که نظیر کوکو به

* پژوهشگر و همکار قدیمی برنامه فرهنگ‌مردم رادیو

گوش می‌رسد. در فرهنگ عامیانه نیز این پرنده را کوکو و همچنین صوت فاخته را کوکو گویند. این پرنده خاکستری رنگ و بال‌هایش خاکستری تیره یا تقریباً سیاه و اندازه آن حدود ۳۳ سانتیمتر است و می‌گویند در لانه دم جنبانک هم تخم می‌گذارد. نوزاد این پرنده پس از بیرون آمدن از تخم به سرعت رشد و نمو می‌کند و بسیار می‌خورد.»

فاخته پرنده‌ای است زیبا با دمی تقریباً بلند که صدایی خوش دارد. منقار آن کلفت و اندکی خمیده به سمت پایین است. غذای مورد علاقه‌اش حشرات، حلزون‌ها، کرم‌ها و میوه درختان است. در پای آن دو انگشت در جلو و دو انگشت در عقب قرار دارد. نر و

ماده این پرنده همشکل هستند که به صورت تک زندگی می‌کنند. برای تخم‌گذاری لانه‌سازی نمی‌کنند چنانکه در آشیانه دیگر پرندگان تخم می‌گذارند. این پرنده در هر بار بین ۵ تا ۲۰ تخم می‌گذارد. جوجه‌هایش زود از تخم بیرون می‌آیند و زود رشد می‌کنند.

حدوداً سه گونه فاخته شناخته شده است: فاخته معمولی، فاخته خالدار و فاخته تاجدار. این پرنده در ایران فقط در دوره آواز خواندن خود رؤیت می‌شود و بیشتر هم در جنگل‌های انبوه زندگی می‌کند.

فاخته، (Fâxte)، کوکو، بحر اصول موسیقی قدیم - فاخته ضرب - و آن را به انواع گوناگون فاخته ثقیل، فاخته صغیر و فاخته کبیر تقسیم می‌کنند. فاخته اصل یازدهم از هنر. بحر اصول موسیقی و نوعی از نواختن ساز:

منطق الطیر و اصول فاخته

بلبل از اوراق گل کرده درست

(ژاله: نقل از آندراج)

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
رتال جامع علوم انسانی

کوکو، صدا و آواز فاخته را گویند:

بنشسته همی گفت که: کوکو کوکو!

دیدیم که بر کنگره‌اش فاخته‌ای

(خیام)

فاخته، کوکو

در ادبیات و شعرهای شاعران این مرز و بوم، فاخته نمود زیاد یافته و شاعران با زبان شعر در مورد آن سخن می‌راندند. شاعرانی چون منوچهری، خاقانی، نظامی، سنایی، خیام، عطار، مولوی و سعدی در شعر خود آن را به عنوان سمبل قرار داده‌اند و با زبان خود-

چه از رنگ و صوت آن و چه از بی‌مهری و بی‌وفایی آن - سخن گفته‌اند. در مواردی هم آن را به عنوان ضرب‌المثل قرار داده‌اند.

نمونه‌ها:

شاعر طبیعت، منوچهری دامغانی، فاخته را به مناسبت صوتش گاهی «نای‌زن» نامیده است:

کبک ناقوس زن و شارک سمطور زن است
فاخته نای‌زن و بط شده طنبورزن است

او در شعری دیگر فاخته را «مؤذن» نامید:

نرگس همی رکوع کند در میان باغ
زیرا که کرد فاخته بر سرو مؤذنی

و گاهی «نوحه‌گر»:

هر زمان نوحه کند فاخته چون نوحه‌گری
هر زمان کبک همی تازد چون جاسوسی

منوچهری در جایی دیگر فاخته را «خواب‌گزار» نامیده است:

شبگیر ز گل فاختگان بانگ برآرند
گویی که سحرگاه همی خواب گزارند

وی طوق گردن فاخته را به «ماه منکسف» و «حلقه مشکین رسن» و «مشکین تله» مانند کرده است:

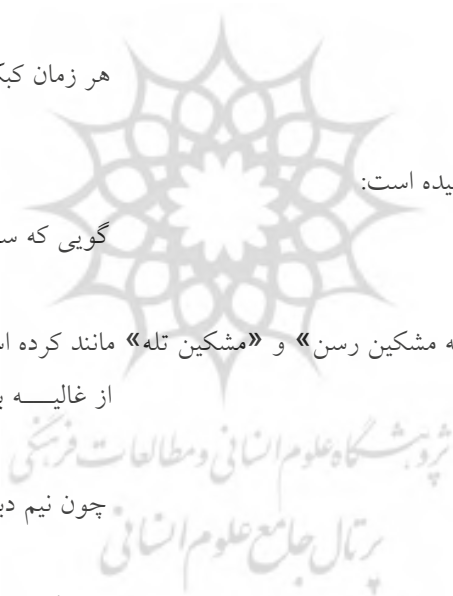
ماه سه شبه از برگردون بنگارند
از غالیه بی‌آنکه همی غالیه دارند

صد بار به روزی در، پرها بشمارند
چون نیم دبیری که غلط کرده به اشعار

ماه نو منکسف در گلوی فاخته است
طوطیگان با حدیث، قمریکان با اینن

فاخته راست به کردار یکی لعبت‌گر
در فکنده به گلو حلقه مشکین رسن

فاخته وقت سحرگاه کند مشغله‌ای
گویی از یارک بد مهرست او را گله‌ای



بوستان عود همی سوزد تیمار بسوز

فاخته نای همی سازد طنبور بساز

فاخته‌رو

کسی که مانند فاخته راه می‌رود. چنان‌که نظامی شاعر می‌گوید:

کبک وش آن باز کبوتر نمای

فاخته رو گشت به فر همای

سنایی در دو بیت چه زیبا گفته است:

باز مردان چو فاخته در کوی

طوق در گردنند و کوکو گوی

فاخته غایب است گوید: کو

تو اگر حاضری چه گویی؟ هو!

عطار، شاعر و عارف ایرانی اواخر قرن ششم و اوایل قرن هفتم در شعرش فاخته را، هم تحسین و هم تقییح کرده است:

مرحبا ای فاخته بگشای لحن

تا گهر بر تو فشاند هفت صحن

چون بود طوق وفا در گردنت

زشت باشد بی‌وفایی کردنت

از وجودت تا بود موئی به جای

بی‌وفایت خوانم از سر تا به پای

لامعی می‌گوید:

فاخته مهری نباید در تو دل بستن که تو

هر زمان جفت دگر خواهی و یار دیگری

امیر معزی در مورد مهر فاخته گفته است:

تا فاخته مهری تو و طاووس کرشمه

عشق تو چو باز است و دل من چو کبوتر

خاقانی فاخته را به خود مانند کرده و در چند بیت از صدا و آه فاخته سخن رانده است:

فاخته در بزم باغ گویی خاقانی است

در سر هر شاخ سرو شعر سرای آمده است

فاخته گفت آه من کله‌ی خضرا بسوخت

صاحب این بار کو؟ ورنه بسوزم حجاب

سعدی شیرازی می‌گوید:

به همه جلوه طاووس و خرامیدن کبک

عیب آنست که بی مهرتر از فاخته‌ای

جمع فاخته در عربی «فواخت» و در پارسی «فاختگان» است:

بر سر سرو بانگ فاختگان

چون طرب رود دلنواختگان

«نظامی»

فاخته با ترکیب دیگر در شعر پارسی آمده است از جمله در شعر نظامی:

ریخته آسمان فاخته‌گون

از هوا فاخته، ز فاخته خـون

فاخته فریاد کنان صبح‌گاه

فاخته گون کرده فلک را به آه

بانگ کوکو سر دادن

امیر خسرو دهلوی می‌گوید:

فاخته هر صبح که کوکو زند

سوختگی از جگرم بو زند

آوای کوکو برآوردن

فاخته چون نغمه‌ی دلجو کند

بوم چرا بیهده کوکو کند

«امیر خسرو دهلوی»

فاخته در ضرب‌المثل‌ها هم بازتاب یافته است، به عنوان نمونه:

- به یک گز دو فاخته زدن: با یک کار دو مقصود انجام دادن، با یک تیر دو نشان زدن.
- چلچله (پرستو) بودن مهم است نه فاخته: فاخته برای لانه‌سازی و بزرگ کردن جوجه‌هایش سعی و تلاش نمی‌کند، در حالی که چلچله سعی و تلاشش مثال زدنی است.

فاخته، کوکو و «کوکوی» در افسانه‌ها و باورهای مردم مازندران و گیلان

در هر بهار که درختان قامت سبز به اندام خود می‌پوشند و گل‌ها به استقبال آن می‌روند، پرندگان هم به مهمانی این فصل می‌آیند و نغمه‌هایی خوش می‌چربانند. این نغمه‌ها دل و گوش هر انسانی را به سوی خود می‌کشاند، او را به وجد می‌آورد و به تفکر فرو می‌برد. یکی از پرندگان فاخته (کوکو) است که به زبان محلی به آن «کوکوی» می‌گویند، به مناسبت آوازش.

آواز این پرنده چنان در تار و پود مردم- مخصوصاً زنان- روستا رسوخ پیدا کرده که هر بار با شنیدن آواز این پرنده، افسانه‌ای- شاید باور کردنی- را برای فرزندان و نوادگان خود نقل می‌کنند و همراه با آواز این پرنده ترانه‌ها و لالایی‌هایی را در موقع کار و وجین در شالیزار به زبان می‌آورند که جان دل دادن و گوش سپردن چندین و چندین باره را می‌ارزد و اشک‌هایی را از چشمان خسته زنان داغدار و آه سوزناکی از نهادشان به بیرون بر می‌کشد که دل هر شنونده را به درد می‌آورد و الحق امیر خسرو دهلوی چه زیبا سروده است:

فاخته هر صبح که کوکو زند سوختگی از جگرم بو زند

حال به افسانه‌هایی که درباره این پرنده (کوکوی) در روستاهای مازندران و گیلان بر سر زبان‌هاست می‌پردازیم:
مردمان روستای «بزچفت» (۱) افسانه‌ای بر سر زبان دارند از این قرار:

فاخته (کوکوی) قبل از اینکه پرنده شود، دختری بود که مادرش هنگام زایمان جانش را از دست داد. پدرش برای بزرگ کردن دخترش مجدداً ازدواج کرد. دختر کم‌کم بزرگ شد و نامادری او را آزار و اذیت می‌کرد، تا اینکه دختر ازدواج کرد. بستگانش برای او جهیزیه‌ای فراهم کردند تا به خانه بخت برود. نامادری‌اش در این زمان هم از آزار و اذیت او دست نکشید. هنگامی که او به خانه نامزدش رفت نامادری در جهیزیه او یخ می‌گذارد و به شوهر خود می‌گوید آینه‌ای در جهیزیه او قرار دادم. بعد از مدتی که یخ آب می‌شود جهیزیه می‌پوسد.

دختر دم بخت وقتی جهیزیه‌اش را با این وضع می‌بیند ناراحت می‌شود و ترک خانه می‌کند و به جنگل می‌رود و بالای درخت مسکن می‌گزیند و از خداوند می‌خواهد که به کوکو (کوکوی) تبدیل شود. خداوند هم دعایش را برآورده می‌کند. مردمان این روستا را

۱- بزچفت: روستایی است در قسمت شرقی شهرستان بابل.

ترانه‌ای بر سر زبان است:

kukkki sar.e. dâr, kukki
dass. Xorde mâr, kukki
sendeq mašt.e. bâr, kukki
hâ kerdî ferâr, kukki

کوکی سر دار، کوکی
دس خرد مار(۱) کوکی
صندوق(۲) مشت بار، کوکی
ها کردی فرار کوکی

برگردان: کوکو بالای درخت رفت از جور و ستم نامادری، چمدانت پر جهیزیه بود که فرار کردی ای کوکو (شعبانی، بابل)

مردم روستای فرامرزکلا(۳) نیز درباره این پرنده افسانه‌ای دارند که شنیدنی است: می‌گویند این پرنده در اصل دختری بود که مادرش بعد از زایمان او از دنیا رفت. پدرش زنی دیگر اختیار کرد. او در کنار نامادری روزگار گذراند تا این که زمان ازدواجش فرا رسید. او نامزد کرد. بستگانش جهیزیه‌ای برایش آماده کردند تا او به خانه بخت برود اما جور و ستم نامادری او را به خانه بخت نفرستاد؛ به طوری که جهیزیه‌اش را آتش زد و تمام آن را سوزاند. دختر نگون‌بخت وقتی جهیزیه‌اش را در آتش دید، ناراحت شد. با خود گفت چگونه در چشم مادر شوهرم نگاه کنم. از ناراحتی تصمیم گرفت به جنگل برود. راه جنگل در پیش گرفت. مدتی را در جنگل گذراند دعایی کرد و از خدا خواست که او را به پرنده‌ای تبدیل کند. خداوند هم دعایش را اجابت نمود و او را به پرنده‌ای به نام کوکی تبدیل کرد. مردم این روستا (فرامرزکلا) ترانه‌هایی به زبان محلی درباره این پرنده بر سر زبان دارند که درخور تأمل است:

bemu behâre belâr.e. بموء بهاره بلار
kukki burde dâr.e. belâr.e. کوکی بورده دار بلار
xalezand.e. zâr zâr.e. belar.e. خله زنده زار زار بلار
dass.e. xorde mâr.eh belar.e. دس خرده مار بلار
ve re hâ kerd.eh ferâr.e. belâr.e. و رها کرده فرار بلار
xord.eh mâr bie qer qeri.e. belâr.e. رده مار بیه غرغری بلار
taš bazu ven.e. jehâz.e. belâr.e. تش بز و نه جهاز بلار
ve badia del zaq bahime belâr.e. و بدیء دل ضاء بهیمهء بلار

۱- خرد مار: نامادری

۲- صندوق: چوبی که روی آن را با ورقه‌های گلدار حلبی روکش می‌گرفتند. چمدان

۳- روستایی است در ۱۱ کیلومتری غرب شیرگاه

ve mândnde.e kukki banyya belâr.e.
sar be sar hâ kerde belâr.e.
burd.e. dâr.e. bâlây.e. belâr.e.
xale zand.e. zâr zâr.e. belâr.e.
ešdombe vene sadâe belâr.e.
jân.e. del kend.e. jilâe belâr.e.

و مانند کوکی بهیاء بلار
سر به سراها کرده بلار
بورد دار بالای بلار
خله زنده زار زار بلار
اشدمبه ونه صداء بلار
جان دل کند جیلاء بلار (۱)

مردم روستاهای «ارات بن» (۲) و «اتو» (۳) این پرنده را در اصل یک پرنده نفرین شده می‌دانند، به طوری که می‌گویند: روزی از روزها برای یکی از پیامبران الهی مهمانی سرزده هنگام ناهار می‌رسد. پیامبر الهی غذای آماده برای مهمان نداشت. به همین خاطر برای طلب تخم پرنده‌ای به بیرون از خانه رفت. به فاخته رسید. از فاخته تقاضای دو عدد تخم کرد، فاخته گفت: تخمی ندارم، در حالی که بر روی تخم‌های زیادی خوابیده بود. پیامبر الهی موضوع را درک کرد. نزد کبوتر رفت و از کبوتر تقاضای دو عدد تخم کرد. کبوتر دو عدد



-
- ۱- بهار فرا رسید به قربانت
کوکی به بالای درخت رفت،
ناله زیادی سر می‌دهد، به قربانت
(ناله‌هایش) از ستم نامادری است، به قربانت
که او را وادار به فرار از خانه کرد، به قربانت
نامادری‌اش زیاد غر می‌زد، به قربانت
(تا جایی که) جهیزیه او را آتش زد، به قربانت
(صحنه آتش زدن) را دید اندوهگین شد، به قربانت
(این دختر) مانند کوکو شد، به قربانت
سر به صحرا زد، به قربانت
بالای درخت رفت، به قربانت
خیلی ناله زار زار سر می‌دهد، به قربانت
من صدایش را می‌شنوم، به قربانت
دل‌با شنیدن صدایش به درد می‌آید، به قربانت (حسنی، شیرگاه)
۲- روستایی است در بخش ولویی زیراب سوادکوه
۳- روستایی است در بخش کسلیان زیراب سوادکوه

تخم داشت و هر دو را تقدیم کرد. پیامبر الهی برای کبوتر دعا کرد و فاخته را نفرین نمود. (قربانی، سوادکوه)
 نکته دیگر درباره این پرنده، این است که فاخته سه ماه از سال آواز می‌خواند و نه ماه لب از آواز فرو می‌بندد.
 مردم شهرستان سوادکوه را عقیده بر این است که این پرنده از اواسط فروردین شروع به خواندن آواز می‌کند تا اواسط تیر. در اواسط تیرماه با نوشیدن آب گل آلود شالیزارها که به آن در اصطلاح محلی، «تیلند او» «tilend ow» می‌گویند، آوازش قطع می‌شود. به این آب «لال او» هم می‌گویند؛ آبی که فاخته را تا نه ماه لال و ساکت می‌کند. (نوری، زیراب)
 عده‌ای از مردم روستای اتو را عقیده بر این است که نامادری این پرنده سه ماه از سال با او زندگی خوبی داشته و با او خوش رفتاری می‌کرد و نه ماه بعد با او رفتار بدی داشت. به همین علت سه ماه آواز می‌خواند و نه ماه خاموشی اختیار می‌کند.

اهالی روستای اوریم رودبار سوادکوه این افسانه را بر سر زبان دارند که: روزی از روزها برای حضرت فاطمه (س) مهمانی ناخوانده موقع ناهار سر می‌رسد. با اینکه حضرت فاطمه (س) سفره‌اش را جمع کرده بود و غذای حاضری در خانه نداشت، مهمان را به حضور پذیرفت و خود برای طلب تخم پرنده‌ای به بیرون خانه رفت. نزد فاخته رسید. آن حضرت از او تقاضای دو عدد تخم کرد، فاخته گفت: من تخم ندارم (در حالیکه دوازده تخم در لانه داشت). حضرت که موضوع را درک کرده بود، به راهش ادامه داد به نزد کبوتر رفت و از او تقاضای دو عدد تخم کرد. کبوتر در لانه‌اش فقط دو عدد تخم داشت که هر دو را تقدیم حضرت کرد. حضرت فاطمه (س) فاخته را نفرین کرد و کبوتر را دعا نمود، به این مضمون:

kukki bâ devâzda merqene takki bagerdi

کوکی با دوازده مرغنه، تکی بگردی

kuter bâ de.tâ merqene galleh bagirdi

کوتر با د تا مرغنه، گله بگردی (۱)

به باور مردمان این روستا فاخته با خوردن آب شالیزار، در اصطلاح «سیو نشاء او» «syu nesâ ow» (هنگامی که نشاء به مرحله‌ای برسد که در شالیزار سایه افکند. این آب داخل شالیزار را سیو نشاء او، می‌گویند). لب از آواز فرو می‌بندد. مادران مازندرانی هنگام نفرین دختران خود عبارتی را به کار می‌برند که برگرفته از فاخته است.

kukki bavvi sarâ bagerdi

کوکی بوی صرا بگردی (۲)

۱- کوکو با دوازده تخم تنها گردش کنی

کبوتر با دو تا تخم گله‌ای گردش کنی

۲- (الهی) کوکی شوی در جنگل سرگردان شوی (حیدری اوریمی، سوادکوه)

مردم شهرستان تنکابن را عقیده بر این است که: روزی زن بابا مشغول پختن نان در تنور بود، کوکو هم در کنار او کار می‌کرد. مقداری نان در تنور افتاد ولی زن بابا خیال کرد کوکو آن را خورده است و به او تهمت زد و با انبر داغ به پشت دستان او کوبید. کوکو قهر کرده و گریه‌کنان از آنجا رفت تا اینکه در راه با ترکی برخورد کرد و ترک را در جریان ماجرا قرار داد و طلب کمک کرد. آن شخص او را به ولایت خود برد و برای پسرش نامزد کرد که آن دو پس از مدتی صاحب دو فرزند شدند: یکی حبیب و دیگری حبیب‌السلطان. پدر کوکو جهت پیدا کردن دختر راهی صحرا شد. روزی زیر یک درخت مشرف به خانه دختر خود، در حال استراحت بود که کوکو او را شناخت و این ابیات را سرود:

انبر گرفته مستان (مستان نام زن بابا بوده است)

یکی زده به دستان

که رفتم از تنورستان

یکی دارم حبیب، یکی دیگر حبیب‌السلطان

لالالا حبیب من

خدا کرده نصیب من

چون پدر با شنیدن این آواز دخترش را شناخت کوکو به صورت مرغی درآمد و پر کشید و روی آن درخت رفت و می‌خواند کوکو کوکو.

مردم روستای عباس‌آباد ورسک می‌گویند: اگر فاخته در اطراف یک روستا بیش از حد بخواند آن روستا رو به ویرانی می‌رود. به گفته اهالی این روستا آواز این پرنده به اصطلاح «نیامد دانه» (nayamad dâneh)؛ خوش یمن نیست. حادثه به دنبال دارد. آنها ویرانی روستای عباس‌آباد را متأثر از آواز این پرنده می‌دانند. (اولادزاده، ورسک)

نیما یوشیج شعری به همین مضمون دارد:

xerâb dyeh ety Gleh remunne

bâry yek eš mâzkel dedâr šun.e.

kukkiu ništâk sar sevâr vun.e.

خراب دیه اتی قله ر مون

باری ی کش ماژکل د دار شون

کوکی نیشتاک سر سوار وون

۱- ده خراب انگار قلعه را می‌ماند

روی دیوار مارمولک دائم می‌رود

کوکی بر بالای ناودان سوار می‌شود

می‌گوید کیست که آخر و فرجام را می‌داند (طاهباز، ۱۳۷۱: ۶۲۴)

gene ky âxer farjum dun.e.

گن کی آخر و فرجوم دون(۱)

sar kuhe bâlâ men kukki hassom
te činy piâleh men âb.e. dassom
th činy piâleh piš.e. bozorgun
te das kâqd dar.e. me das qalemdun

در ترانه‌های محلی داریم که:
سر کوه بالا من کوکی هسم
ته چینی پیاله من آب دسم
ته چینی پیاله پیش بزرگون
ته دس کاغذ در مه دس قلمدون (دانش زاده، قائمشهر)

در اواخر بهار در کنار باغ و شالیزار نواحی مازندران گل شیپوری سفید رنگی ظاهر می‌شود که نام آن را در اصطلاح محلی «کک کی» (kak ky) می‌نامند. کودکان و نوجوانان با شنیدن آواز فاخته این گل شیپوری را برداشته و آن را میان دو لب گرفته آواز فاخته را با کوکی گفتن پاسخ می‌دهند.(۱)

فاخته در افسانه‌های گیلان

در گیلان فاخته (کوکو) را «سوختی (suxtay)، کاکوی (kâkoy)، پاپومی و پاپو-تی تی (pappo- titi)» می‌گویند و باور دارند که: پاپو-تی تی، دختری بود که زن بابا داشت. روزی زن بابا، گاوها را دوشید و شیر در ظرف مسی شیردوش پر شد. گذاشت و رفت پی کارش و برگشت دید شیر نصف شده است. به «پاپو-تی تی» بدگمان شد. به او تهمت زد و تندخویی کرد. پاپو-تی تی از کار و کردار زن بابا دلگیر شد و از خدا خواست که او را یاری کند تا پرده از این کار بردارد. همان دم به مراد دلش رسید و به پرنده «پاپو-تی تی» (فاخته) تبدیل شد و بالای درخت پرکشید.

روز دیگر زن بابا آمد و شیر دوشید و رفت و برگشت باز هم آن را نیمه دید. شگفت زده شد و ناگاه دخترک (پاپو-تی تی)، از فراز درخت با آواز گفت:

پاپو... تی تی! پاپو... تی تی!

یعنی شیر تازه دوشیده، پف و کف و حباب هوا است و پس از ساعتی پف و کف و حباب هوا فرو نشیند. بنابراین شیر نیز به نیمه می‌رسد!

۱- نگارنده این رسم را در روستاهای نواحی سوادکوه و قائمشهر دیده است.

زن بابا سرافکننده و شرمنده و دخترک، پرنده جنگل‌ها، با آواز پایو... تی تی شد! (گیله‌وا، شماره ۳ و ۴: ۳۱)

افسانه فاخته به روایت رودبار گیلان

مادر شوهری شیر گاوش را در بادیه دوشید و به خانه آورد. شیر گاو تازه دوشیده به علت داشتن حباب‌های هوا در بادیه پر نشان می‌داد. مادر شوهر برای انجام کاری رفت و بازگشت و دید که شیر در بادیه کم شده، به عروس جوانی که تازه به خانه آورده بودند گفت: چرا شیر را خورده‌ای؟ عروسش قسم یاد می‌کند که من شیر را نخورده‌ام بلکه کف شیر فروکش کرد: مادر شوهر قبول نمی‌کند و تأکید می‌کند که وقتی شوهرت به خانه آمد می‌گویم که تو دله هستی. عروس جوان برای اینکه نزد شوهرش شرمنده نباشد، آرزو می‌کند خدایا به من پر و بال بده تا پرنده‌ای شده از اینجا دور شوم. از قضا مرغ آمین نیز در راه بوده و دعا و تقاضای او از خداوند پذیرفته شده، فوراً تبدیل به پرنده‌ای شد و پر کشید. شوهرش به خانه آمد و جویای زنش شد. مادرش جواب داد که شیر را خورده بود و ... یک دفعه دیدم پرنده‌ای شد و رفت. پسر هم از فرط ناراحتی از خدا خواست که او هم پرنده‌ای شود و به دنبال همسرش برود تا پیدایش کند. دعای او نیز مستجاب شد و تبدیل به پرنده‌ای شد. این دو برای اینکه دیده نشوند شب‌ها همدیگر را آواز داد، می‌جویند. دختر (عروس) نامش تی تی است که شوهر صدایش می‌کند کوکو، تی تی و او جواب می‌دهد «نخوردندی، کف بکورد، خوچی» (نخوردم، ندیدم، کف کرده بودم، فروکش کرد). (خوشدل، بی تا)

افسانه فاخته به روایت مردم تالش گیلان

پیرزنی شرور و بد اخلاق، عروس مهربانی داشت. پیرزن به کار گاوها می‌رسید و عروس به کار خانه. روزی پیرزن، شیر گاوها را دوشید و روی اجاق گذاشت و به عروس گفت مواظب شیر باشد تا برگردد. عروس سرگرم کارهای خانه بود و شیر جوشید و سر رفت.

دل عروس، از بازخواست و قشقرق پیرزن چون سیر و سرکه می‌جوشید که پیرزن از راه رسید و عروس مهربان از خدا خواست که او را تبدیل به پرنده‌ای کند تا به دوردست‌ها پرواز کند و فریاد ملامت‌بار مادرشوهر را نشنود. در دم پرنده‌ای شد با آوای غم‌انگیز «کوکو» با مفهوم «کوکو، تی تی، مشی، پتی (کوکو! شیرت کف کرد و فرو ریخت).

در ترانه‌های دیلمی نیز نام «کوکو» به چشم می‌خورد:

mu ke kukuy niyam behâr benâlom
gileh vačeh niam bijâr bekarom

مو که کوکوی نیم بهار بنالم
گیله وچه، نیم بیجار بکارم

mu galš vačeam xure badam ku
emsâl gilâh bumeh bum vas.e. tu

مو گالشه وچه م، خوره بدئم کو
امسال گیلان بومه بوم واس تو(۱)
هواره چی خوبه کاکوی بموجه
زمینه چه خوبه لاکوی بموجه
خدا خدا! مره رنگ کاکوی کن
دو بال در گردن قشنگ لاکوی کن(۲)

در ترانه‌های تالشی گیلان آمده است:
کوکو، بر سر داره، کار مدار بذار بناله
کوکو، دتر نداره، کار مدار بذار بناله
کوکو، برار نداره، کار مدار بذار بناله
کوکو، خالا نداره، کار مدار بذار بناله
کوکو جان بر سر داره
کار مدار بذار بناله
کوکو نه ماه که لاله، کار مدار بذار بناله
کوکو سه ماه بخندی، کار مدار بذار بناله
کوکو دیل غصه داره، کار مدار بذار بناله
کوکو ترسم بمیره، کار مدار بذار بناله



۱- من که کوکو نیستم در بهاران بنالم
بچه گیل و جلگه‌ای نیستم برنجزار بکارم
من فرزند دامدار کوه هستم خود را در کوه دیدم
امسال به گیلان آمده بودم، برای تو.
۲- چه خوش است بر آسمان فاخته بگردد
و ... چه خوش است بر زمین، دختر بگردد
خدایا مرا هم رنگ و مانند فاخته کن

دو دستم حلقه بر گردن دختر قشنگ کن! (گیله‌وا، شماره، ۴ و ۳: ۱۷-۱۶)

کوکو جان بر سر داره، کار مدار بذار بناله

کوکو فکر و خیاله، کار مدار بذار بناله

کوکو دیل بی قراره، کار مدار بذار بناله

کوکو بی کس و کاره، کار مدار بذار بناله

کوکو جان بر سر داره، کار مدار بذار بناله

در ضمن بد نیست بدانیم که مردم جنوب ایران (بوشهر) بر این باورند که: فاخته در اصل دو برادر بوده‌اند در کسوت آدمیزاد. بر سر محصول دعوایشان می‌شود. برادر بزرگتر زورش می‌چربد و تمام محصول را برمی‌دارد. برادر کوچکتر به قهر می‌رود و دیگر بر نمی‌گردد. برادر بزرگتر از عمل خود پشیمان می‌شود و به دنبال برادر خود می‌رود. او به فاخته تبدیل می‌گردد و شبانه‌روز برادر را می‌خواند و می‌گوید:

دو تا تو یکی من

دو تا تو یکی من

که همین طنین کوکو می‌باشد.

آری، فاخته (کوکو) پرنده‌ای است خوش‌آواز که جسمی کوچک دارد و صدایی به صلابت کوه که با کوکوگفتنش می‌خواهد بگوید محبت کوا! کجاست؟

وز کبر سخن به چشم و ابرو می‌گفت

دیدم که نشسته بود کوکو می‌گفت

آن خواجه که خویش را هلاکو می‌گفت

بر کنگره سرای او فاخته‌ای

«خیام»

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
رتنا جامع علوم انسانی

منابع:

- طاهباز، سیروس. مجموعه اشعار نیما، تهران: نگاه، ۱۳۷۱.

- مجله گیله‌وا، شماره‌های ۳ و ۴ و ۶ و ۷.

راویان:

- شهربانو شعبانی

- زهره طالبی

- پرویز مشهدی

- نصرت‌الله خوشدل

- سمیه قربانی

- فرنگیس حیدری اوریمی

- محرم دانش‌زاده

- زلیخا حسنی

- مهران نوری

- فتح‌الله اولادزاده